

« به همان مبارزه‌ی اقتصادی جنبه‌ی سیاسی دادن! »

سعید کیوان

چهارشنبه بیست هفتم شهریور ۱۳۸۷

مدتی پیش آقای ثقفی مطلبی تحت عنوان " اتحادیه‌های کارگری و استقلال " نوشته بودند و چند روز پس از آن آقای اشرفی به زعم خودشان آن را نقد کرده‌اند. به دلیل نکات مهمی که در مقاله‌ی آقای ثقفی موجود بود و همچنین نقدی غیر اصولی که آقای اشرفی از آن کرده است، بر آن شدم تا در این مورد چند نکته را بیان کنم. البته قبل از آن به جناب آقای اشرفی و دوستانشان تبریک می‌گویم چرا که توانسته‌اند نسبت به نوشته‌های پیشین خود به ظاهر پیشرفتی حاصل کنند، نوشته‌هایی که از سر تا ته‌شان به جز توهین، تهمت و تخریب فعالان کارگری، سیاسی و اجتماعی چیزی دیده نمی‌شد. نوشته‌ی جدید ایشان اما، بر بستری به ظاهر تئوریک ارائه شده است و جواب این سؤال را که "چه هدف و گرایشی بر آن حاکم است؟" بر عهده‌ی خواننده‌ی آگاه می‌گذارم. آقای اشرفی خواننده را به خواندن آثار مارکس و مارکسیست‌ها توصیه می‌کند، به همین خاطر عذر من را در آوردن نقل قول‌های طولانی قبول کنید، چرا که به توصیه‌ی ایشان عمل کرده‌ام. هنگامی که شروع به خواندن نوشته‌ی آقای اشرفی تحت عنوان " آقای ثقفی کجای جنبش چپ ایستاده است؟"

می‌کنید، اولین نکته‌ای که باعث حیرت شما می‌شود تلقی ایشان از تشکل‌های آزاد و مستقل می‌باشد. همه‌ی کسانی که آشنایی هر چند اندکی از جنبش کارگری ایران در سال‌های اخیر دارند خوب می‌دانند که هر گاه حرفی از تشکل آزاد و مستقل زده شده، همواره تأکید بر مستقل بودن تشکل‌های کارگری نسبت به تشکل‌های مصنوعی کارگری (بخوانید ضد کارگری) که از طرف دولت و سیستم سرمایه‌داری ساخته و پرداخته شده، بوده است. نهادهایی مانند خانه‌ی کارگر، شوراهای اسلامی کار و... آیا استقلال تشکل کارگران نسبت به این گونه محافل ضد کارگری باعث می‌شود تا آنان را دشمن تشکلیابی کارگران در تشکل‌های طبقاتی بنامیم؟ آیا واژه‌ی آزاد در کنار تشکل بدین معنا نیست که کارگران می‌توانند آزادانه و بدون دخالت نهادهای سرمایه‌داری (از قبیل وزارت کار) اقدام به ایجاد تشکل‌های کارگری کنند؟ آیا به کار بردن واژه‌ی آزاد بدین معنی که کارگران برای تشکلیابی خود نیاز به اخذ هیچ مجوزی از هیچ نهادی ندارند و خودشان می‌توانند با برپایی مجمع عمومی و برگزاری انتخابات اقدام به تشکیل سندیکا یا اتحادیه کنند، آنان را مستحق دریافت عنوان "وابسته‌ترین و جنایت‌کارترین تشکل‌ها" می‌کند؟

از آقای اشرفی نمی‌توان پذیرفت که نمی‌دانسته‌اند این کلمات در ادبیات کارگری (دست‌کم در ایران) حامل چنین معانی‌ای هستند، چرا که ایشان خود را یک فعال کارگری میدانند و در کمیته‌ای عضو می‌باشند که ایجاد "تشکل‌های آزاد" هدف خود را عنوان می‌کند. آیا نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که ایشان قصد بازی با کلمات جهت فرافکنی را دارد؟

آقای اشرفی که بنا بر نوشته‌ی ایشان، خود را یک سوپر انقلابی و ابر رادیکال می‌پندارد، در نوشته‌ی خود از جریانی به نام سندیکاهای انقلابی نام برده است که به بررسی آن می‌پردازیم. سندیکا یا اتحادیه سازمانی است که در آن گروهی از طبقه‌ی کارگر به منظور دفاع از مطالبات اقتصادی و اجتماعی شان در مقابل کارفرمایان و سرمایه‌داران، خود را

متشکل می‌کنند. اتحادیه‌ها یا سندیکا‌های کارگری، سازمان‌های کارگری در درون نظام سرمایه‌داری هستند. بنابراین انتظار تبدیل چنین تشکلهایی به سازمانی انقلابی ناشی از عدم درک صحیح از نقش و کارکرد آنان می‌باشد. البته باید این نکته را متذکر شد که، بین پلاتفرم سندیکایی و اعضای سندیکا تفاوت وجود دارد، چرا که بر خلاف پلاتفرم سندیکا که ظرفیت تبدیل شدن به پلاتفرمی انقلابی را ندارد، اعضای سندیکا می‌توانند با استفاده از پراتیک مبارزاتی و بالا بردن تحلیل طبقاتی به کارگرانی رادیکال و انقلابی تبدیل شوند. علاوه بر آن، سندیکاها از آن جهت که مراکزی برای تشکل طبقه‌ی کارگر به وجود آورده‌اند، می‌توانند به امر انقلاب یاری رسانند، چرا که کارگران برای بار نخست در آنجاست که فواید تشکیلات و سازمان‌های کارگری را درک می‌کنند و از این‌رو برای تشکل‌های رادیکال آمادگی بیشتری کسب می‌کنند. کارل مارکس در متنی که در اولین کنگره انجمن بین‌المللی کارگران (بین الملل اول) تصویب شد، در این باره چنین می‌نویسد:

"... بدون اینکه کارگران خود به خود متوجه باشند، اتحادیه‌های کارگری مراکزی برای تشکل طبقه‌ی کارگر به وجود آورده‌اند، همان‌گونه که انجمن‌های شهر و کمون‌های قرون وسطی (به عنوان مراکز تشکل) برای طبقه‌ی متوسط عمل کردند. اگرچه اتحادیه‌های کارگری در جنگ و گریز مابین کار و سرمایه احتیاج است، وجود آن‌ها به عنوان عاملین تشکل برای فراسو رفتن از نظام کارمزدی و حکومت سرمایه پر اهمیت‌تر است."

آقای اشرفی به خواننده رهنمود می‌دهد که برای بهتر فهمیدن مطلب آقای ثقفی و خود ایشان به بررسی جریان‌ی بپردازیم که خواهان اخراج تمامی کارگران سوسیالیست و کمونیست از اتحادیه‌هایشان هستند. جالب اینجاست که آقای ثقفی در نوشته‌ی خود مطلبی دارد که یکسره با این اتهام متفاوت است، ایشان می‌گوید: "استقلال اتحادیه‌ی صنفی و کارگری مفهومش آن است که این اتحادیه متعلق به اعضاء همان صنف است که دارای گرایش‌های مختلف سیاسی و اقتصادی هستند. در میان کارگران یک کارخانه یا یک بخش، کارگران طرفدار سرمایه داری و یا مخالف آن در کنار هم قرار دارند. نمی‌توانیم بگوییم مثلا کارگران طرفدار فلان حزب نباید وارد اتحادیه شوند یا این اتحادیه متعلق به آن گرایش خاص است. تنها کاری که می‌توان انجام داد، محدودیت‌های اساسنامه‌ای است که به تصویب کارگران برسد. مسائلی از قبیل عدم پذیرش اساسنامه یا اشتهار به فعالیت‌های ضدکارگری و همکاری با محافل ضدکارگری می‌تواند افراد را از عضویت در اتحادیه محروم کند. اما هیچ کدام از گرایش‌های درون طبقه کارگر و در نتیجه گرایش‌های موجود در جامعه را نمی‌توان از شرکت در اتحادیه منع کرد." و در جای دیگری می‌گوید: "اتحادیه‌ی روزنامه‌نگاران می‌تواند افراد سانسورچی را درون خود راه ندهد، زیرا ضد آن صنف هستند و مساله‌ی مهم صنفی در میان روزنامه‌نگاران، همانا آزادی بیان است. اما کارگران صنایع اتموبیل‌سازی تنها می‌توانند جاسوسان کارفرما یا حراستی‌ها را آن هم با ترفندهایی از درون خود اخراج کنند. آنها یک کارگر سلطنت طلب، کارگر حزب‌الهی ساده یا طرفدار یک حزب مذهبی فناتیک را در درون خود دارند و نمی‌توانند آنها را کنار بگذارند. هم چنان که یک کارگر طرفدار سوسیالیسم را نمی‌توانند کنار بگذارند." من از فحوی این دو پاراگراف چنین استنباط می‌کنم: همانطور که نمی‌توان کارگری را به دلیل داشتن مطالبات رفرمیستی از حضور در اتحادیه منع کرد، نمی‌توان مانع از حضور کارگران پیشرو، آگاه و مبارز در اتحادیه‌ها شد. فقط در بین اعضای يك اتحادیه یا سندیکا باید فصل مشترکی مانند عدم اشتهار به فعالیت‌های ضد کارگری وجود داشته باشد. حال بهتر است آقای اشرفی خود توضیح دهند که از کجای این مطلب گرایش به اخراج کارگران کمونیست از اتحادیه‌ها

را تحصیل کرده‌اند!!

او در جای دیگر چنین می‌نویسد: " حال به کاربردن و تبلیغ کردن آنها(کلمات "مستقل" و "آزاد") از جانب فعالین کارگری چه معنایی دارد؟ در حالی که لنین می‌گوید حتی علوم وقتی از فیالتر طبقاتی می‌گذرد شکل طبقاتی به خود می‌گیرد." در این باره باید گفت با تعریفی که از تشکل‌های آزاد و مستقل در ابتدای این نوشته عنوان کردم، هیچ ربطی بین گفته‌های لنین و جمله‌ی قبلی آن پیدا نمی‌کنم. در هر حال سندیکا يك سازمان طبقه‌ی کارگر است و چه شما بخواهید و چه نخواهید بنابر ماهیت خود دارای خاصیت طبقاتی می‌باشد. اما در ادامه باید بگویم آیا کسی که از سندیکا انتظار يك نهاد انقلابی و رادیکال را دارد، گونه‌ای دیگر از همان‌هایی نیست که شعار « به همان مبارزه‌ی اقتصادی جنبه‌ی سیاسی دادن» را مطرح می‌کردند و لنین در مقابله با افکار تردیونیونیستی آنان « چه باید کرد» خود را نوشت؟ لنین در قسمتی از این کتاب از زبان يك کارگر مبارز به يك اکونومیست چنین می‌گوید: " آخر، « مبارزه اقتصادی کارگران علیه کارفرمایان و حکومت» - که شما آن را کشف آمریکا می‌دانید - در بسیاری از نقاط دور افتاده‌ی روسیه به توسط خود کارگرانی صورت می‌گیرد که موضوع اعتصابات را شنیده لیکن از سوسیالیسم تقریباً چیزی به گوش‌شان نخورده است. آخر آن «فعالیتی» که شماها با پیش کشیدن درخواست‌های مشخصی، که وعده‌ی نتایج محسوسی را می‌دهند، می‌خواهید از آن پشتیبانی نمایید در بین کارگران ما دیگر اکنون موجود است و ما خودمان در فعالیت روزمره‌ی سندیکایی و کوچک خود این درخواست‌های مشخص را اغلب بدون هرگونه کمک روشنفکران مطرح می‌کنیم. ولی چنین فعالیتی ما را قانع نمی‌کند.... ما می‌خواهیم با همه‌ی جوانب حیات سیاسی مفصلاً آشنا شویم و فعالانه در همه و هر گونه واقعه‌ی سیاسی شرکت نماییم. برای این کار لازم است که روشنفکران آن چه را ما خودمان هم از آن آگاهیم کمتر تکرار کنند و بیشتر از چیزهایی برای ما صحبت کنند که هنوز نمی‌دانیم و شخصاً از تجربه‌ی فابریکی و اقتصادی خود هیچ‌وقت نمی‌توانیم بدانیم یعنی: از دانش سیاسی. این دانش را شما روشنفکران می‌توانید بدست آورید و شما موظفید آن را صد و هزار بار زیادتر از آن چه تا به حال به ما رسانده‌اید، به ما برسانید.... بفرمایید این وظیفه‌ی خود را با صرف قوای بیشتری انجام دهید و راجع به «افزایش فعالیت توده‌ی کارگر» قدری کمتر حرف بزنید." در این نوشته لنین به خوبی اشاره می‌کند که يك کارگر در مواجهه با کسانی که قصد دارند به تشکل‌های کارگری و صنفی او رنگ و بوی سیاسی و انقلابی دهند تأکید می‌کند که مبارزه‌ی اقتصادی کارگر علیه کارفرما و سرمایه‌دار در قالب تشکل‌هایی مانند سندیکا دیگر او را قانع نمی‌کند و نیاز به آگاهی سیاسی دارد. جناب آقای اشرفی اگر به دنبال نقش سازمان‌ها و احزاب چپ می‌باشید، در اینجا دنبال آن بگردید! و کم‌کاری‌های سازمان‌ها و احزاب کمونیست(البته در صورت وجود) و شخصیت‌های چپ را در این‌گونه موارد، با خیال‌پردازی ذهنی در مورد تشکل‌های ابتدایی کارگران، موجه جلوه ندهید.

یکی دیگر از رهبران انقلاب اکتبر روسیه، و از یاران نزدیک لنین یعنی لئون تروتسکی نیز در یکی از اسناد بین‌الملل چهارم در سال ۱۹۳۸ چنین می‌نویسد: "... الف- اتحادیه‌های کارگری نه دارای برنامه‌ای یکسره انقلابی هستند و نه با در نظر گرفتن وظیفه، ترکیب و نحوه‌ی پذیرش اعضاء می‌توانند داری چنین برنامه‌ای باشند. در نتیجه اتحادیه‌ها نمی‌توانند جانشین حزب بشوند. ایجاد احزاب ملی انقلابی، به عنوان بخش‌های بین‌الملل چهارم، وظیفه اساسی عصر انتقالی است. ب- اتحادیه‌های کارگری، حتی نیرومندترین‌شان، بیش از بیست الی پنج درصد از اعضاء طبقه کارگر، آن هم بیشتر، افسار فنی‌تر و پردرآمدتر را، در بر نمی‌گیرند. اکثریت ستم‌دیده‌تر طبقه کارگر، به صورت اتفاقی و در

دوران خیزش‌ها و جهش‌های استثنایی در جنبش کارگری، وارد صفوف مبارزه می‌شوند. در این قبیل مواقع لازم است که سازمان‌های مناسبی از نوع کمیته‌های اعتصاب، کمیته‌های کارخانه و سرانجام شوراهای، که همه‌ی توده‌های مبارز را در برگیرند، ساخته شود. ج- اتحادیه‌های کارگری، به عنوان سازمان‌هایی که مظهر اقشار بالای پرولتاریا هستند همانگونه که سرتاسر تجربه‌ی تاریخی گذشته من جمله تجربه‌ی تازه‌ی اتحادیه‌های آنارشیستی سندیکالیستی در اسپانیا نشان می‌دهد، تمایل شدیدی برای سازش با رژیم‌های بورژوا دمکراتیک از خود نشان داده‌اند. در دوران مبارزه شدید طبقاتی، گروه‌های رهبری کننده اتحادیه‌های کارگری می‌کوشند رهبری جنبش توده‌ای را بر عهده بگیرند تا جنبش را بدل به یک حرکت بی‌بو و خاصیت کنند. این اتفاق هم‌اکنون در دوران اعتصابات ساده، علی‌الخصوص در اعتصابات توده‌ای نشسته، که اصل مالکیت بورژوازی به خطر می‌افتد، در شرف وقوع است. در دوران جنگ و یا انقلاب، موقعی که بورژوازی در دشواری‌های استثنایی غرق شده، رهبران اتحادیه‌های کارگری، معمولاً تبدیل به وزرای بورژوا می‌شوند.... در تمام شرایط ممکن باید سازمان‌های مستقل و مبارزی بیافرینند که با وظایف مبارزه توده‌ای علیه جامعه‌ی بورژوازی سنخیت بیشتری داشته باشند؛ و در صورت لزوم حتی از انفصال کامل از دستگاه محافظه‌کار اتحادیه کارگری روگردان نباشند. " گمان می‌کنم درباره‌ی این‌که قالب سندیکاها نمی‌تواند انقلابی باشد مطلب به اندازه‌ی کافی روشن است.

آقای اشرفی در جای دیگر چنین می‌نویسد: " جدا کردن وظایف تشکل‌های کارگری و مطالبات مختلف کارگری آنگونه که آقای ثقفی مرز بندی و آنکادریه کرده است جز در تئوری‌های رفرمیستی هیچ گاه در عینیت وجود نداشته است." بسیار جای تعجب دارد کسی که بنا بر گفته‌ی خود آثار بزرگان کمونیسم را مطالعه کرده است چنین بگوید. آیا در نوشته‌های این بزرگان هرگز به نام‌هایی نظیر سندیکا، اتحادیه، شورا و.... بر نخورده‌اید؟ اگر کار همه‌ی این‌ها یکی بود، دیگر چه دلیل برای این گسست تشکیلاتی وجود داشت و آیا بهتر نبود سازمان‌های کارگری که به قول شما همه وظایف مشابهی را دنبال می‌کنند در یک قالب واحد گرد هم آیند؟ آیا واقعاً درک نقش تاریخی که هر یک از سازمان‌های کارگری در برهه‌های مختلف تاریخ و به تبع آن وظایف گوناگون آن‌ها را درک نمی‌کنید یا این که خود را به کوچمی علی‌الاست می‌زنید؟ البته هیچ‌گاه نمی‌توان منکر ارتباط و اثر متقابل تشکل‌های موجود بر هم شد، ارتباطی که باعث رشد هر چه بیشتر آگاهی طبقاتی بین کارگران می‌شود، ولی این که بگوییم بین این تشکل‌ها وظایف گوناگونی وجود ندارد دیگر از آن حرف‌هاست!

در زمینه‌ی ارتباط و اثر متقابل سازمان‌های سیاسی و تشکل‌های کارگری نیز آقای اشرفی باز به فرافکنی پرداخته‌اند. من با خواندن نوشته‌ی آقای ثقفی، در هیچ جای آن ندیدم که منکر این رابطه شده باشد. بلکه همواره بر عدم تصرف سازمان مستقل کارگران و وابسته کردن آن به احزاب سیاسی تأکید شده است. آیا برای اینکه بتوان به کارگران سازمان‌یافته درون تشکل‌های کارگری مستقل آموزش سیاسی داده شود، باید فلان یا بهمان اتحادیه را تبدیل به بازوی احزاب سیاسی کرد؟ آیا انتقاد از این که در درون شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری در سال ۱۳۲۰، نمایندگان کارگران از بین خود کارگران نبودند و ترکیب هیأت مرکزی نه از طریق انتخابات بلکه از طریق انتصاب از بالا بود، انتقاد نابجایی است؟ آقای اشرفی درباره‌ی این موضوع چنین می‌نویسد: " آقای ثقفی در جای جای نوشته خود نتیجه‌گیری می‌کند که سرکوب تشکل‌های کارگری به دلیل مستقل نبودن و وابسته بودن آنها به احزاب و سازمان‌های چپ بوده است و حتی به

طور غیرمستقیم می‌گویند احزاب چپ با وابسته کردن تشکل‌های کارگری به خود بهانه به دست دولت دادند تا تشکل‌های وابسته بسازد." و در جای دیگر چنین عنوان می‌کند: "... و ما می‌بینیم که کارگران هفت تپه و جاهای دیگر علی‌رغم این‌که وابسته به احزاب نیستند اما همچنان سرکوب می‌شوند" در این باره باید گفت که اقداماتی نظیر این که احزاب سیاسی، تشکل‌های کارگری را وابسته به خود کنند، باعث می‌شود تا حاکمیت سرمایه‌داری توحش خود را عریان‌تر به نمایش گذارد. البته من نیز در این مورد با آقای اشرفی هم عقیده‌ام که اگر چنین نیز نشود دولت‌های سرمایه‌داری و بورژوازی هنگامی که پای منافع و سود متزایدشان در میان باشد، هنگامی که قرار باشد در روابط استثمارگری که بین انسان‌ها بنا نهاده‌اند خللی وارد شود، هنگامی که کارگرانی مانند کارگران هفت تپه برای مطالبه‌ی حقوق معوقه و دیگر مطالبات‌شان قصد ایجاد تشکلی مستقل را داشته باشند، باز از هیچ‌گونه سرکوب و جنایتی دریغ نخواهند کرد زیرا هرگز بین کار و سرمایه آشتی برقرار نخواهد شد. و میدانم که آقای ثقفی نیز در این باره کاملاً با ما هم عقیده است. در پایان، امیدوارم طرح چنین نقدها و بحث‌هایی دارای انگیزه‌ی طبقاتی و روشنگری باشد، چرا که اگر چنین باشد باعث غنای مبارزه‌ی طبقاتی می‌شود و در غیر این صورت، اگر انگیزه‌ی اختلافات شخصی و... در میان باشد، ره به ناکجاآباد می‌برد.

سعید کیوان

۸۷/۶/۲۷